



به مناسبت میلاد با سعادت امام حسن (علیه السلام)

معاویه یک بار به اطرافیانش گفت: «گرامی ترین و ارجمندترین مردم از نظر پدر، مادر، پدربزرگ، مادر بزرگ، عمو، عمه، دایی و خاله کیست؟» جواب دادند: «شما بهتر می دانید.» او هم دست امام حسن (علیه السلام) را بالا برد و گفت: «این پسر پدرش علی بن ابی طالب (علیه السلام) است، مادرش فاطمه دختر پیامبر، جدش رسول خدا، جدهاش خدیجه، عمویش جعفر طیار، عمه اش هاله دختر ابوطالب، دایی اش قاسم پسر پیامبر و خاله اش زینب دختر حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم). کسی را می شناسید اصیل تر از او؟»

۱ خویشتن دار

امام حسن (علیه السلام) بسیار خوش اخلاق بودند. وقتی خبر شهادت امام به معاویه رسید، گفته بود: «هرگز نشنیدم که کسی از زبان حسن بن علی در امان نباشد.» خود این معاویه بارها کوشید تا حضرت را عصبانی کند و نتوانست. از جمله بعد از ماجرای صلح، معاویه که به کوفه آمده بود در مسجد کوفه سخنرانی کرده بود و بعد هم به امام (علیه السلام) گفته بود: «تو هم بر منبر برو و درباره برتری ما چیزی بگو.» حضرت بالای منبر رفته بود و در فضایل جد بزرگوارش پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) سخنرانی کرده بود. معاویه چند بار سخن امام را قطع کرده بود که «حالا ای حسن برای ما درباره خرما سخن بگو!» یا چیزهای مشابه. امام (علیه السلام) بدون ذره ای عصبانیت، جواب معاویه را می داد و اتفاقاً جواب مفصل و شاعرانه ای هم می داد (مثلاً در وصف خرما اینطور فرمود: «باد بارورش کند و خورشیدش بپرورد و ماهش رنگ آمیزد و گرمایش بپزاند و نسیم شبش خنک و گوارا سازد.») و بعد سخن خود را ادامه می داد.

نقل شده است که در تشییع پیکر مطهرش، مروان بن حکم هم زیر تابوت را گرفته بود. امام حسین (علیه السلام) به مروان اعتراض کرد که «تا برادرم زنده بود باعث اندوهش بودی، چه شده که حالا در تشییعش شرکت کرده ای؟». مروان جواب داد: «این کارها را در حق کسی انجام می دهم که حلم و خویشتن داری اش با کوهها برابر بود.»

۲ زراعت پیشه

امام حسن (علیه السلام) باغ دار و کشاورز بودند. در جنوب مدینه، نخلستان های وسیعی داشتند که هنوز هم پا برجاست و این ها همان است که امام علی (علیه السلام) در دوره ای که خلافت شان غصب شده بود آباد کرده بودند. این منطقه به خاطر چاه هایی که امام علی (علیه السلام) در آن جا حفر کرده اند، به «آبار علی» معروف است (ایبار جمع بئر است به معنی چاه). این نخلستان ها را امام به پسر ارشدشان یعنی امام حسن (علیه السلام) سپردند و وقف نامه ای هم نوشتند که خود نخل ها و باغ ها را نباید فروخت و کسی که روی زمین کار می کند، بعد از برداشتن سود خودش از محصول باغ، بقیه درآمد را بین فقرا تقسیم کند. امام حسن (علیه السلام) و بعدها اولاد امام حسن (علیه السلام) روی این باغ ها کار می کردند. اینکه در کتاب های تاریخی از سخاوت و بخشش فراوان امام حسن (علیه السلام) نوشته شده است هم منبع اش همین کار باغداری حضرت است.

۳ یک دوست واقعی

امام حسن (علیه السلام) به شدت مومنان را دوست داشتند. در این حد نقل است که در لحظات پایانی عمر و وقتی که زهر کامل اثر کرده بود، دیدند که امام طوری اشک می ریزند که صورت مبارکشان را خیس کرده بود. تصور کردند از درد زهر است، ولی امام فرمود: «من بر دو چیز گریه می کنم؛ یکی برای هیبت روز قیامت که بسیار سخت است، یک هم به خاطر فراق دوستان که این نیز کار مشکلی است.» این هم توصیف یک رفیق خوب از زبان حضرت: «با کسی رفاقت کن که باعث شرمساری ات نشود، اگر از او کمک خواستی کمک کند، اگر حرفی زدی تأیید کند، موقع حمله پشتت را داشته باشد، اگر شکست خوردی برطرفش کند، کار خوبت را فراموش نکند، درخواستی اگر کردی به تو بدهد، اگر رویت نشد شروع کنی؛ خودش صحبت را پیش بکشد، اگر دچار مصیبتی شد آندوه او تو را هم ناراحت کند.»

امام حسن (علیه السلام) نامه نگاری داشتند. به دوستان و دشمنان نامه می نوشتند. حتی با پدر بزرگوارش امام علی (علیه السلام) نامه نگاری داشتند.

از میان نامه های متعددی که حضرت در طول حیات شان نوشته اند، متن ۸ نامه در کتاب های تاریخ ثبت شده است: ۳ نامه خطاب به معاویه در جریان ماجراهایی که منجر به صلح شد، یکی خود صلح نامه، ۲ نامه به «زید بن ابیه» برای رفع ستم از یکی از شیعیان، یک نامه در جواب سوال حسن بصری (زاهد و صوفی معروف) که از ایشان درباره معنای «استطاعت» سوال کرده است و یک نامه هم به گروهی از شیعیان که در آن دوستی آن ها با اهل بیت را تجلیل کرده اند.

معمولا امام نامه های شان را این طوری شروع می کردند: «من عبدالله حسن بن علی امیر المؤمنین الی...» از طرف بنده خدا حسن پسر علی امیر مؤمنان به... یک بار «ابن زیاد» در جواب نامه امام (همان نامه ای که امام برای حل مشکل یکی از شیعیان نوشته بودند) ایشان را «حسن بن فاطمه» خطاب کرد (به خاطر بغض اموی ها نسبت به مولا علی) و در آن نامه به امام اهانت هایی کرده بود. امام در جواب او این متن کوتاه را نوشتند «من حسن بن فاطمه، الی زید بن سمیه، والسلام.» ظاهر این، تندترین کلماتی بوده که کسی از امام مجتبی (علیه السلام) شنیده است.

امام حسن (علیه السلام) (بر خلاف آن چیزی که برخی عوام می گویند) در امر جنگ و جنگاوری تبحر و مهارت داشتند. آن حضرت در جنگ صفین جناح راست لشکر کوفه را فرماندهی می کردند و مالک اشتر زیر نظر ایشان می جنگید. یا در جنگ جمل، وقتی که طلحه و زبیر کشته شده بودند و تنها انگیزه سپاه مقابل برای جنگیدن اتاق کوچک عایشه بر روی شتر بود، امام علی (علیه السلام) ابتدا پسرش محمد حنفیه را مأمور کرد تا برود و ماجرای شتر را ختم کند. او نیزه پدر را برداشت و رفت اما نتوانست از حلقه دشمن عبور کند و برای همین برگشت. امام حسن (علیه السلام) نیزه را از او گرفت و خیلی زود برگشت. چون که غائله ختم شده بود، محمد حنفیه که خودش از شجاعان عرب بود، پیش پدر شرمندگی شده بود ولی امام علی (علیه السلام) او را دلداری داد پس این هم که برخی صلح امام حسن (علیه السلام) را در برابر قیام عاشورا قرار می دهند و آن را به خاطر تفاوت روحیه این دو برادر می گویند، هیچ مستند تاریخی ندارد، اتفاقا مستندات تاریخی شجاعت های بی نظیری از ایشان به ثبت رسانده است. یکی اش هم این که امام حسین (علیه السلام) هم بعد از شهادت امام حسن (علیه السلام) ۱۱ سال در زمان خلافت معاویه و در حالت صلح با او زیستند.

امام حسن (علیه السلام) (بر خلاف آن چیزی که برخی عوام می گویند) نزد مسلمین بسیار محبوب بود و ماجرای صلح، نه به خاطر عدم اقبال مردم به آن حضرت، بلکه دقیقا برعکس به خاطر محبوبیت فوق العاده امام حسن (علیه السلام) اتفاق افتاد.

معاویه در زمان امام علی (علیه السلام) بهانه خونخواهی عثمان را داشت (که ادعا می کردند شیعیان امام در قتل عثمان دخیل بوده اند).

وقتی امام حسن (علیه السلام) به خلافت رسید، این بهانه از بین رفته بود، زیرا روزی که عثمان کشته شد، امام و برادرش حضرت امام حسین (علیه السلام) جلوی خانه عثمان بودند و از خانه او دفاع می کردند.

به علاوه که اگر جنگ صفین را می شد به سابقه مسائل خلافت ربط داد و برای شامیان این توضیح را آورد که علی بن ابی طالب (علیه السلام) از قبل داعیه خلافت داشته، در مورد امام حسن (علیه السلام) این طور نبود. همه این ها به کنار، عمرو عاص به معاویه این نکته را هم گوشزد کرد که امام حسن (علیه السلام) نوه پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، بزرگوار است، مردم دوستش دارند... پس اصلا به صلاح شان نیست که با حضرت بجنگند.

برای همین ها بود که باز هم شامیان حقه زدند و وقتی که سفیران معاویه به کوفه آمدند، از همان اول در حین گذر از کوچه ها با صدای بلند داد می زدند و می گفتند که «مردم! خدا را شکر که به دست پسر رسول خدا خون ها را حفظ کرد و فتنه ها را خوابانید و مسلمین را صلح داد.» حتی معاویه به برخی از صحابه پول داد تا برایش حدیث جعل کنند و بگویند که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیده اند که خداوند به وسیله این نوه اش جنگ داخلی مسلمان ها را تمام می کند.

با این حيله بعدا معاویه توانست سپاه کوفه را بخرد و در آن ها شکاف بیناندازد، چون ماموران و جاسوسان معاویه مدام بین کوفیان می گفتند حسن بن علی (علیه السلام) که راضی به جنگ و مسلمان کشی نیست، پس تو خودت را خراب نکن / با معاویه کنار بیا / لاقال یک پولی بگیر /... و نظایر این ها.

به نقل از همشهری آنلاین